

# نگاهی به بحران اوستیای جنوبی و هجوم روسیه به گرجستان

ولی کوزه گر کالجی

## بخش دوم

دولتهای ملی تاکنون فراز و فرودهای بسیار در ساختار قدرت جهانی داشته است. این کشور که در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی قدرتی کوچک و دست بالا قدرتی منطقه‌ای شناخته می‌شد، در سده‌های ۱۸ و ۱۹ در چارچوب نظام چندقطبی بر پایه موازنه قدرت بعنوان قدرتی بزرگ وارد معادلات سیاسی شد. در نیمه دوم سده بیستم، با فروپاشی قدرتهای کهن اروپایی، روسیه در چارچوب کشوری تازه به نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ساختاری دوقطبی همراه با ایالات متحده تا جایگاه ابرقدرتی بالا رفت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان ساختار دوقطبی در آغاز دهه پایانی سده بیستم، روسیه یا بخش اصلی امپراتوری پیشین شوروی، در دوره ریاست جمهوری بوریس یلتسین، با انبوهی از دشواریهای درونی، در جایگاه یک قدرت منطقه‌ای قرار گرفت و مرزهای آن کشور بار دیگر به مرزهای روسیه در دوران کاترین بزرگ برگشت. فدراسیون روسیه با پشت سر گذاشتن بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوران گذار و با کاردانی کسانی چون یوگنی پریماکف، توانست در اوایل سالهای دهه پایانی سده بیستم جایگاه خود را تا اندازه یک قدرت متوسط در نظام بین الملل بهبود بخشد. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین و رشد چشمگیر بهای انرژی در سطح جهان در آغاز هزاره

## ۵- سطح تحلیل بین المللی

چنان که در بخش نخست این نوشتار آمد، در سطح تحلیل بین المللی به ساختار بازیگران و ساختار پویسهای نظام بین المللی پرداخته می‌شود. افزون بر مورگان، کنت والتز و دیوید سینگر نیز به این سطح تحلیل با عنوان «سطح تحلیل کلان» توجه داشته‌اند. «طبیعی است که به مقتضای تغییر ساختارهای بین المللی از موازنه قدرت به دو قطبی منعطف در ۱۹۴۵ و از دو قطبی منعطف به سلسله مراتبی غیردستوری در ۱۹۹۱ نقش و جایگاه کشورهای اصلی به سرعت تغییر کند. در قالب این ساختار است که نوع تأثیر محذورات بین المللی بر کنش بازیگران بین المللی طبقه بندی می‌شود».<sup>۳۷</sup> از سوی دیگر، گذشته از چگونگی ساختار، بازیگران در نظام بین الملل را می‌توان بر پایه قدرت و حوزه کارکردشان، به ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای، قدرت کوچک، و ریز قدرت بخش بندی کرد.<sup>۳۸</sup> جایگاه کشورها در این بخش بندی در گذر زمان بر پایه مؤلفه‌های تشکیل دهنده قدرت، منابع قدرت و ساخت قدرت، پویسها و... دستخوش دگرگونی می‌شود.

بر این پایه، روسیه بعنوان یکی از بازیگران در نظام بین الملل، از هنگام پاگرفتن نظام وستفالی و سربر آوردن

گذاشتن سیاست انقباضی و به دست دادن تعریفی تازه از هدفها و اولویتها و حوزه‌های نفوذ، و همچنین تعریفی تازه از امنیت ملی روسیه، بار دیگر مانند روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی به سیاست انبساطی روی آورد. تنظیم سند تازه سیاست خارجی در ۲۰۰۲، تبدیل «گروه شانگهای-۵» به سازمان همکاری شانگهای و تقویت آن، گسترش دامنه نفوذ در خاورمیانه، برافراشتن پرچم روسیه در قطب شمال، دخالت نظامی در اوستیای جنوبی و فرستادن ناو به آبهای سرزمینی و نزول در آمریکای لاتین و... نمونه‌هایی از سیاست انبساطی کرملین است. به سخن دیگر، اقدامات جهان غرب مانند کشاندن دامنه ناتو و اتحادیه اروپا به خاور، پشتیبانی از انقلابهای رنگی و برپایی سپر دفاع موشکی در لهستان و چک بعنوان يك «کنش» (action)، مسکو را وادار به «واکنش» (reaction) کرده است که «در چارچوب مدل پیش نظریه جیمز روزنا در سیاست خارجی می‌توان به اقدام اخیر مسکو در اوستیای جنوبی پویش عکس‌العملی اطلاق نمود که متضمن رفتار خارجی يك بازیگر به مقتضای پاسخگویی به يك درونداد از خارج است.»<sup>۴۰</sup>

اما در سطح تحلیل بین‌المللی، چند نکته دیگر نیز درخور توجه است. نخست، کوشش روسیه در راستای برقراری توازن قدرت است. از دیدگاه رئالیستی، روسیه سیاستهای جهان غرب در گسترش ناتو به سوی خاور و برپایی سپر دفاع ضد موشکی را مایه برهم خوردن توازن استراتژیک می‌داند و با بهره‌گیری از افزایش توانایی

سوم، زمینه برای رسیدن دوباره روسیه به جایگاه يك قدرت بزرگ فراهم آمد. امروزه روسیه خواهان تثبیت جایگاه خود در ساختار نظام بین‌الملل بعنوان يك قدرت بزرگ است تا بتواند در آینده نزدیک به جایگاه ابرقدرتی بازگردد؛ هرچند راه بسیار دشواری در پیش رو خواهد داشت.

با توجه به روند دگرگونیها در سطح تحلیل ملی و نیز فراز و فرود روسیه در ساختار قدرت در نظام بین‌الملل، روسیه در ۱۷ سال گذشته مکانیزمهای گوناگونی در برابر بازیگران بین‌المللی به کار گرفته است. اگر چگونگی پویش بازیگران و ساختار نظام بین‌الملل را از دیدگاه نظامها بررسی کنیم، یکی از مهمترین مفروضه‌ها، مفهوم انقباض و انبساط است؛ بدین معنی که يك بازیگر بسته به جایگاه خود در ساختار نظام بین‌الملل، سیاست انقباضی یا انبساطی در پیش می‌گیرد. روسیه در دهه ۹۰ میلادی در سایه دشواریهای دوران گذار، مانند بریتانیا که پس از جنگ جهانی دوم جایگاهش را در ساختار نظام بین‌الملل از دست داد، ناچار شد سیاست انقباضی در پیش گیرد. در حقیقت «برآیند تلفیق دو سطح خرد و کلان، امکان‌پذیری در پیشبرد سیاست خارجی است. امکان‌پذیری دارای دو جلوه متفاوت در دو سطح داخلی (ملی) و بین‌المللی است. در سطح داخلی امکان‌پذیری به معنای اجماع در داخل است و در سطح بین‌المللی امکان‌پذیری به معنای سازگاری اهداف با ملزومات نظام بین‌المللی است.»<sup>۴۱</sup> روسیه در دوران گذار در هر دو مورد نارسایی داشت. در درون، بر اثر استراتژیهای گوناگون که در سطح ملی به آنها اشاره شد، هم‌رأیی وجود نداشت و در سطح بین‌المللی نیز هژمونی و آشنگتن در راستای نهادینه کردن نظام تک قطبی سد بزرگی در برابر پویایی قدرت روسیه به‌شمار می‌رفت.

ولی در همان هنگام، ایالات متحده بعنوان تنها ابرقدرت (به جا مانده از دوران جنگ سرد) سیاست انبساطی در پیش گرفت و با بهره‌گیری از خلأ قدرت ناشی از سیاست انقباضی مسکو و با بازتعریف حوزه‌های نفوذ، به گسترش دامنه ناتو به سوی خاور پرداخت و همه همپیمانان سنتی کرملین در خاور اروپا و جمهوریهایی پیشین را هدف اصلی سیاست انبساطی خود قرار داد.

پس از يك دهه، روسیه در دوران پوتین با کنار

○ در هنگامی که چینها با درهم آمیختن آموزه‌های مارکسیستی، کنفوسیوسی و اقتصاد آزاد می‌کوشند با کمترین هزینه و با سکوت و بردباری جایگاه خود را در ساختار قدرت جهان بهبود بخشند، روسها همچنان مانند گذشتگان خود با خشونت و ابزارهای نظامی در پی این هدف هستند.

○ رفتار روسیه یادآور تئوری «سه جهان» مائو است که با سوپر امپریالیست خواندن اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا، توسعه طلبی آن دو را یکسان می‌شمرد. روسیه در ۳۰۰ سال گذشته در چارچوب سه سیستم سیاسی یعنی روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه چنین رفتاری با همسایگان خود داشته و از دخالت در امور داخلی آنها پروا نکرده است. از این رو هر چند نظام سیاسی دگرگون شده، اما نوع رفتار دگرگونی پذیرفته است.

روسیه از اهرم انرژی است که نقش چشمگیری در پیشبرد هدفهای مسکو و دامن زدن به واگرایی در جهان غرب داشته است. پوتین در این باره گفته است: روزی تزار با نیروهایش می‌رفت و غرب را می‌گرفت و ما امروز با گاز و خط لوله آنرا می‌گیریم. از همین رو است که «روسیه با وجود امضاء معاهده منشور انرژی (Energy Charter Treaty) در سال ۱۹۹۱ میلادی، تاکنون از تصویب آن خودداری کرده است. در این سند تأکید شده است که مشارکت در مسایل انرژی میان اتحادیه اروپا و روسیه باید بر اساس اصولی همچون عدم تبعیض، قابل پیش‌بینی بودن و امنیت عرضه گاز در طولانی مدت، دسترسی متقابل برای سرمایه‌گذاری و با احترام به قوانین رقابتی و مفاد منشور انرژی استوار باشد.»<sup>۴۲</sup> بی‌گمان تصویب و اجرای چنین پیمانی به معنای از دست دادن نیرومندترین ابزار روسیه در برابر غرب خواهد بود و نسل کنونی رهبران روسیه هرگز به چنین کاری (دست کم در آینده نزدیک) دست نخواهد زد.

در واقع، بستگی ۳۵ درصدی آلمان، ۳۶ درصدی ایتالیا و ۲۴ درصدی فرانسه به گاز روسیه یکی از برجسته‌ترین عوامل به بن‌بست رسیدن نشست سران ناتو در بهار ۲۰۰۸ در بخارست برای پذیرش پیوستن گرجستان و اوکراین به این سازمان و نیز از مهمترین عوامل ناکامی نشست سران اتحادیه اروپا پس از بحران اوستیای جنوبی برای تحریم روسیه بوده است. انتظار می‌رود که مسکو کماکان از این اهرم در تنظیم روابط خود با جهان غرب بهره‌گیرد.

نکته سوم آنکه، در بسیاری از تحلیلها، از بازگشت به دوران جنگ سرد یا راه افتادن جنگ سردی تازه سخن می‌رود. اما باید دانست که میان این رویارویی روسیه با جهان غرب و آنچه در دوران جنگ سرد (در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱) گذشت، ناهمسانیهای ماهوی وجود دارد و از دید نگارنده، بیشتر به رقابت روسیه با قدرتهای اروپایی در سده‌های ۱۸ و ۱۹ می‌ماند؛ بدین سان که «اروپا پا به سده نوزدهم تازه‌ای گذاشته است. در وضع کنونی عاملی بی‌مانند در رویارویی قدرتهای بزرگ وجود دارد که با قطب بندیهای ایدئولوژیک هماهنگ نیست. از این رو جنگ روسیه - گرجستان نخستین جنگ سده نوزدهمی اروپا در آغاز سده بیست و یکم است. لشگر کشی روسیه به گرجستان و پیروزی

دفاعی و نیز در چارچوب سازمان همکاری شانگهای به اندیشه تأمین امنیت و موازنه سازی افتاده است. گرجستان برای روسیه، همانند ویتنام برای ایالات متحده در دهه ۶۰ میلادی، همچون مهره‌ای در بازی دومینو است که با افتادن آن، دیگر کشورهای حوزه قفقاز نیز به دامن غرب خواهند افتاد و پای دشمنان روسیه به حیاط خلوتش باز خواهد شد. از این دیدگاه، دخالت نظامی گسترده روسیه در گرجستان کوششی برای جلوگیری از افتادن نخستین مهره دومینو در قفقاز جنوبی بوده است. در همین زمینه پروفیسور رابرت جرویس (Robert Jervis) از برجسته‌ترین صاحب نظران در حوزه روابط بین الملل، از دانشگاه کلمبیا، در پاسخ به پرسش نگارنده درباره بحران اوستیای جنوبی گفت: «هر دو کشور روسیه و گرجستان در اشتباه به سر می‌برند. شوربختانه ایالات متحده همه توان خود را برای متوقف ساختن این درگیری به کار نگرفت. اقدام روسیه غیرقانونی و نامشروع و در راستای تحریک جدایی خواهی است. اما پرسش اصلی این است که آیا ایالات متحده حوزه نفوذ روسیه در خارج نزدیک (near abroad) و کشورهای همسایه آنرا به رسمیت خواهد شناخت؟»<sup>۴۱</sup>

نکته دوم در سطح تحلیل بین المللی، بهره‌گیری

برای نخستین بار پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت ولی این بار نه در راستای دفاع از آرمانهای سوسیالیسم در برابر سلطه بورژوازی و امپریالیسم غربی (مانند فرستادن تانکها به پراگ یا اشغال نظامی افغانستان) بلکه بی‌پوشش ایدئولوژیک و در راستای سیاست قدرت و تداوم سلطه بر مناطق پیرامونی. رفتار روسیه یادآور تئوری «سه جهان» مائو است که با سوپر امپریالیسم خواندن اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا، توسعه‌طلبی آن دو را یکسان می‌شمرد. روسیه در ۳۰ سال گذشته در چارچوب سه سیستم سیاسی یعنی روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه چنین رفتاری با همسایگان خود داشته و از دخالت در امور داخلی آنها پروا نکرده است. از این رو هر چند نظام سیاسی دگرگون شده، اما

○ در این چند دهه اسرائیل نشان داده است که با وجود پیوندهای ژرفش با جهان غرب، در بسیاری موارد بویژه در حوزه دفاعی و صدور تجهیزات و تکنولوژیهای نظامی راهی جدا از جهان غرب در پیش گرفته است. نمونه کمابیش قدیمی آن رامی توان فروش جنگ افزار به آرژانتین در جریان جنگ فاکلند برشمرد که با مخالفت و اعتراض سخت بریتانیا و ایالات متحده روبه‌رو شد و نمونه تازه آنرا نیز می‌توان وجود پیوندهای گسترده نظامی و امنیتی میان پکن و تل‌آویو دانست که با وجود تحریم جنگ‌افزاری چین از سوی غرب پس از رویدادهای میدان تیان‌آن‌من و ناخرسندی سخت و اشنگتن، همچنان رو به گسترش است. از این رو نقش اسرائیل در بحران گرجستان را باید واقع‌بینانه بررسی کرد.

نیروهای روسی، نشان دهنده کوشش مسکو برای بازگشت به کانون سیاست قدرت اروپایی است. روسیه بعنوان يك قدرت دوباره زاده شده نوزدهمی، خواهان به چالش کشیدن نظم اروپایی پس از جنگ سرد در سده بیست و یکم است.<sup>۴۳</sup>

این کوشش به رویارویی روسیه و جهان غرب از بُعد هویتی دامن خواهد زد. این نکته را هانتینگتون چنین بیان کرده است: «سقوط کمونیسم اتحاد شوروی به تعامل فلسفی-سیاسی میان غرب و روسیه پایان بخشید. علاوه بر این چون روس‌ها دیگر نه از موضع مارکسیستی، بلکه به عنوان روس عمل می‌کنند، شکاف میان روسیه و غرب عمیق‌تر می‌شود. تضاد میان دموکراسی لیبرال و مارکسیسم-لنینیسم تضاد میان دو ایدئولوژی بود که علی‌رغم تفاوت‌های عمده‌شان، هر دو ایدئولوژی‌هایی مدرن و غیردینی بوده ظاهر اهدافی مشترک را که-آزادی، مساوات و رفاه مادی بود- دنبال می‌کردند. يك دموکرات غربی می‌تواند با يك مارکسیست اهل شوروی به گفتگویی روشنفکرانه بنشیند. اما این گفتگو با يك ناسیونالیست ارتدوکس روس ناممکن است.»<sup>۴۴</sup>

نکته چهارم، اثر زیانبار رفتار روسیه بر وجهه جهانی آن کشور است. پروفیسور جوزف نای (Joseph Nye) بنیانگذار تئوری قدرت نرم (soft power) در روابط بین‌الملل در نوشتاری با عنوان «بازیهای سیاسی در اوت ۲۰۰۸» می‌نویسد: «در پی درگیری اخیر، قدرت نرم روسیه با بمباران شهرها و اشغال بخشی از سرزمین گرجستان از میان رفته است. در برابر، چین در ماه اوت، با برگزاری پیروزمندانه بازیهای المپیک، قدرت نرم خود را افزایش داد.»<sup>۴۵</sup> در واقع، اشاره نای به تفاوت ماهوی سیاستهای چین و روسیه است. در هنگامی که چین با در آمیختن آموزه‌های مارکسیستی، کنفوسیوسی و اقتصاد آزاد می‌کوشند با کمترین هزینه و با سکوت و بردباری جایگاه خود را در ساختار قدرت جهان بهبود بخشند، روسها همچنان مانند گذشتگان خود با خشونت و ابزارهای نظامی در پی این هدف هستند.

به همان گونه که ماکیاوول با برداشتن پوشش مذهب و اخلاق توانست چهره واقعی سیاست را نشان دهد، دخالت نظامی روسیه در خاک گرجستان نیز توانست چهره واقعی روسیه را به غرب نشان دهد؛ دخالتی که

نوع رفتار دگرگونی نپذیرفته است.

نکته پنجم، نقش آفرینی اسرائیل در این درگیری است که با توانمندسازی ساختارهای دفاعی گرجستان و انتقال تجربیات نظامی خود به ارتش آن کشور صورت گرفت ولی در کوتاه مدت اسرائیل تاوان این کار را با فروش تجهیزات موشکی و راداری پیشرفته از سوی مسکو به سوریه پرداخت؛ تاوانی که با دیپلماسی هوشمندانه بشار اسد در ماهی گرفتن از آب گل آلود در بحران اوستیای جنوبی، پرداخت شد. هر چند اقدام تل آویورامی توان در راستای آموزه بن گورین یعنی اتحاد با پیرامون برای شکستن حلقه محاصره کشورهای مخالف اسرائیل در منطقه و دور کردن کشورهای قفقاز از ایران و نیز فشار آوردن بر محیط پیرامونی و امنیت ملی ایران دانست، ولی نگارنده با این برداشت که سیاست تل آویو در برابر گرجستان هماهنگ با جهان غرب و ناتو برای فشار آوردن بر مسکو در حوزه ژئوپلیتیکی اش بوده است، موافق نیست. زیرا جدا از پیوندهای نیرومند یهودیان روسی با اسرائیل و نیاز اسرائیل به قدرت بزرگی چون روسیه بویژه در شورای امنیت - که امکان رویارویی مسکو و تل آویو را از دید رهبران اسرائیل از میان می برد - باید به این نکته توجه کرد که در این چند دهه اسرائیل نشان داده است که با وجود پیوندهای ژرفش با جهان غرب، در بسیاری موارد بویژه در حوزه دفاعی و صدور تجهیزات و تکنولوژیهای نظامی راهی جدا از جهان غرب در پیش گرفته است. نمونه کمابیش قدیمی آن رامی توان فروش جنگ افزار به آرژانتین در جریان جنگ فاکلند برشمرد که با مخالفت و اعتراض سخت بریتانیا و ایالات متحده روبه رو شد و نمونه تازه آنرا نیز می توان وجود پیوندهای گسترده نظامی و امنیتی میان پکن و تل آویو دانست که با وجود تحریم جنگ افزاری چین از سوی غرب پس از رویدادهای میدان تیان آن من و ناخرسندی سخت واشنگتن، همچنان رو به گسترش است. از این رو نقش اسرائیل در بحران گرجستان را باید واقع بینانه بررسی کرد.

نکته ششم، رفتار چین، یار استراتژیک روسیه، در تأیید نکردن اقدام روسیه در اوستیای جنوبی است. موضع پکن در واپسین نشست سازمان همکاری شانگهای بسیار چشمگیر بود. در حقیقت نگرانی چین

از بالا گرفتن جنبشهای جدایی خواهی در سین کیانگ، تبت و تایوان سبب شد که پکن با در نظر گرفتن منافع ملی خود از تأیید اقدام مسکو خودداری کند. نیویورک تایمز در این زمینه به بزرگ نمایی پرداخت و نوشت: «همراهی نبودن درباره نقش روسیه در گرجستان، گونه ای واگرایی ژرف در روابط چین و روسیه را نشان می دهد.»<sup>۴۶</sup> ولی با توجه به روابط راهبردی پکن - مسکو و نگرانیهای مشترکشان درباره گسترش حوزه نفوذ سیاسی و امنیتی جهان غرب، این موضع دولت چین دشوار بتواند پایه های این روابط را به لرزه اندازد.

## بحران اوستیای جنوبی

### از دیدگاه حقوق بین الملل

جنگ پدیده ای زیانبار است و نیاز به توجیه دارد، در صورتی که صلح که هنجاری پذیرفته شده در جامعه جهانی است، نیازمند توجیه نیست. از این رو دولتها همواره می کوشند انگیزه های سیاسی و جنگ افزورانه خود را در پوشش معیارهای حقوقی توجیه کنند. در این بحران نیز رهبران روسیه، گرجستان و مناطق جدایی خواه اوستیای جنوبی و آبخازیا برای دفاع از سیاستها و رفتار خود، برخی از اصول و معیارهای حقوق بین الملل را به میان کشیدند. این بخش از نوشتار به

○ دخالت نظامی روسیه در بحران اوستیای جنوبی، آشکارا با برخی از مفاد منشور ملل متحد همچون بند يك از ماده يك (تأکید منشور بر حفظ صلح و امنیت بین المللی)، بند ۳ از ماده ۲ (حل و فصل اختلافات بین المللی با شیوه های مسالمت آمیز)، بند ۴ از ماده ۲ (خودداری اعضا از تهدید به زور یا کاربرد زور بر ضد یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی کشورهای دیگر) و ماده ۳۳ در فصل ششم منشور (حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات) ناهمخوان است.

○ منشور ملل متحد در ماده ۳۹ در فصل هفتم، شورای امنیت را مسئول شناخت هر گونه تهدید نسبت به صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز می‌داند. پس اگر در گرجستان هر گونه اقدامی مانند رواداشتن نابرابری و رفتار غیرانسانی و ناقض حقوق شهروندان اوستیای جنوبی یا اقدام نیروهای مسلح گرجستان در کشتن ۲۰ صلح‌بان روسی صورت گرفته باشد، بر پایه ماده ۳۹ منشور، مرجع تشخیص و شناخت این اقدامات بعنوان تهدید نسبت به صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز، تنها شورای امنیت است، نه یک کشور مانند فدراسیون روسیه.

نخواهیم داد مرگ هم میهنانمان بی کیفر بماند. کسانی که دست به این کارها زده‌اند، کیفری خواهند دید که سزاوار آند.»<sup>۴۸</sup>

در این بخش، دخالت نظامی دولت روسیه در گرجستان از دیدگاه منشور ملل متحد، قطعنامه تعریف تجاوز و اصول ناظر بر عملیات حفظ صلح بررسی و نیز از دیدگاه حقوق بین‌الملل، اعلام استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا و شناسایی آن دو از سوی دولت روسیه پرداخته می‌شود.

#### ۱- از دیدگاه منشور ملل متحد

دخالت نظامی روسیه در بحران اوستیای جنوبی، آشکارا با برخی از مفاد منشور ملل متحد همچون بند یک از ماده یک (تأکید منشور بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی)، بند ۳ از ماده ۲ (حل و فصل اختلافات بین‌المللی با شیوه‌های مسالمت آمیز)، بند ۴ از ماده ۲ (خودداری اعضا از تهدید به زور یا کاربرد زور بر ضد یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی کشورهای دیگر) و ماده ۳۳ در فصل ششم منشور (حل و فصل

و اکاوی بحران اوستیای جنوبی و دخالت نظامی دولت روسیه در خاک گرجستان از دیدگاه حقوق بین‌الملل می‌پردازد.

در دوران اتحاد جماهیر شوروی، از نظریه یگانگی حقوقی (monism) بر پایه برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل پیروی می‌شد، ولی فدراسیون روسیه در تنظیم قانون اساسی تازه و نیز آموزه‌های سیاست خارجی خود کوشید گذشته را جبران کند.<sup>۴۷</sup> چنین پیداست که دخالت نظامی روسیه در اوستیای جنوبی بر این کوشش ۱۷ ساله سخت اثر گذاشته است. برای تبیین بهتر بحران اوستیای جنوبی از دیدگاه حقوق بین‌الملل شایسته است که نخست به متن کامل بیانیه رسمی کاخ کرملین در مورد دلایل دخالت فدراسیون روسیه در اوستیای جنوبی پرداخته شود. این بیانیه که در ۸ اوت ۲۰۰۸ از سوی دیمتری مدودف رئیس جمهوری فدراسیون روسیه صادر شد، چنین است:

«چنان که آگاهید، حضور روسیه در سرزمین گرجستان بر مبنای یکسره قانونی استوار است و در راستای مأموریت نگهداشت صلح برابر با پیمانهای بسته شده، انجام گرفته است. ما همواره نگهداشت صلح را وظیفه خود دانسته‌ایم. از دیدگاه تاریخی، روسیه تضمین کننده امنیت مردمان قفقاز بوده است و امروز نیز این امر صادق است. شب گذشته، نیروهای مسلح گرجستان دست به تجاوز به نیروهای پاسدار صلح روسی و شهروندان غیر نظامی در اوستیای جنوبی زدند. این کار، آشکارا به معنی زیر پا گذاشتن حقوق بین‌الملل بود و جامعه بین‌المللی این اختیار را به روسیه بعنوان یک شریک در فرایند صلح می‌دهد. اقدامات گرجستان به مرگ افرادی از جمله صلح‌بانان روسی انجامیده و کار به جایی رسیده است که نیروهای پاسدار صلح گرجی به روی صلح‌بانان روسی آتش گشوده‌اند و آنان را از مأموریت حفظ صلح در این منطقه باز داشته‌اند. بیشتر شهروندان، زنان، کودکان و سالمندان که در اوستیای جنوبی جان باخته‌اند، از شهروندان فدراسیون روسیه بوده‌اند. برابر با قانون اساسی و قوانین فدرال، بعنوان رئیس جمهوری فدراسیون روسیه، وظیفه دارم از زندگی و شرافت شهروندان روسی در هر جا پاسداری کنم. این شرایط، ما را وادار به برداشتن گامهایی می‌کند. ما اجازه

○ از آنجا که درگیری در اوستیای جنوبی، در درون مرزهای گرجستان و نه بر ضد کشوری دیگر بیرون از مرزهای بین‌المللی رخ داده است و از این رو از مسائل درونی آن کشور شمرده می‌شود، بر پایه ماده یک قطعنامه تعریف تجاوز و نیز اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، تجاوز خواندن اقدام دولت گرجستان، و جاهت حقوقی ندارد، همچنان که دولت روسیه بحران جدایی خواهی در چچن را مساله‌ای داخلی دانست و دخالت ارتش روسیه در آن منطقه از دیدگاه حقوق بین‌الملل، تجاوز شمرده نشد.

مسالمت‌آمیز اختلافات) ناهمخوان است.

از سوی دیگر، منشور ملل متحد در ماده ۳۹ در فصل هفتم، شورای امنیت را مسئول شناخت هر گونه تهدید نسبت به صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز می‌داند. پس اگر در گرجستان هر گونه اقدامی مانند رواداشتن نابرابری و رفتار غیر انسانی و ناقض حقوق شهروندان اوستیای جنوبی یا اقدام نیروهای مسلح گرجستان در کشتن ۲۰ صلح‌بان روسی صورت گرفته باشد، بر پایه ماده ۳۹ منشور، مرجع تشخیص و شناخت این اقدامات بعنوان تهدید نسبت به صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز، تنها شورای امنیت است، نه يك کشور مانند فدراسیون روسیه. «از این رو مداخله اجباری در دولت‌های دیگر، تنها با مجوز شورای امنیت و آن هم فقط در پاسخ به تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی امکان‌پذیر است. بر این اساس شاهد هستیم که در سال‌های اخیر، شورای امنیت قطعنامه‌های مختلفی را برای توسل به نیروهای نظامی و به منظور مداخله در امور داخلی کشورها (بویژه در مناقشات مسلحانه داخلی) صادر کرده است که قطعنامه ۶۸۸ (۶ آوریل ۱۹۹۱) در مورد حق دخالت در امور داخلی عراق به منظور انجام اقدامات بشردوستانه و کمک‌رسانی به

کردها و یا قطعنامه ۷۷۰ (۱۳ اوت ۱۹۹۲) راجع به توسل به قدرت نظامی به منظور تضمین عملیات کمک‌رسانی به مردم بوسنی از آن جمله‌اند». <sup>۴۹</sup> از این رو، همچنان که «ابوساندوز (Yves Sandoz) اشاره می‌کند مداخله مسلحانه يك دولت برای خاتمه دادن به نقض‌های گسترده و فاحش حقوق بشر، جایگاهی در نظام پیش‌بینی شده سازمان ملل متحد ندارد». <sup>۵۰</sup>

نکته دیگری که در بیانیه کاخ کرملین در وجه است، اشاره به پایمال شدن حقوق بین‌الملل و حقوق بشر از سوی دولت گرجستان است و اینکه این کار به دولت روسیه حق می‌دهد که برای پایان بخشیدن به این وضع دست به دخالت نظامی بزند. در این سالها، فراتر از دو استثنا برای کاربرد زور (اقدام جمعی با اجازه شورای امنیت و حق دفاع مشروع)، نظریه‌ای تازه در حقوق بین‌الملل یا گرفته است درباره مشروعیت دخالت بشردوستانه و پشتیبانی از شهروندان در سرزمین دولتی که باشهروندان خویش بیرحمی گسترده روا می‌دارد و مکانیسم شورای امنیت نیز توان حل و فصل آن را ندارد. «علی‌رغم وجود چنین نظریاتی در ادبیات حقوق بین‌الملل، حقیقتی که هنوز باقی می‌ماند این است که در حقوق بین‌الملل عرفی حمایتی نسبت به این امر وجود ندارد. پروفیسور اسکار شاختر معتقد است که هیچ يك از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد حق مداخله نظامی يك دولت در دولت دیگر را، که رضایت بر مداخله ندارد، بر مبنای ملاحظات بشردوستانه تأیید نمی‌کند». <sup>۵۱</sup> از این رو، دخالت نظامی روسیه در گرجستان، مانند دخالت نظامی ایالات متحده در پاناما به بهانه دفاع از شهروندان و جلوگیری از پایمال شدن حقوق بشر، از دیدگاه حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد پذیرفته نیست.

اگر به گفته آنتونیو کاسسه افق دیدمان را گسترده‌تر کنیم و به بهانه پیروی از قانون، اخلاق و وجدان بشری را زیر پا نگذاریم، شوربختانه اقدام دولت روسیه با همین فرضیه نوپا نیز ناسازگار است. از شرایطی که کاسسه برای مشروعیت کاربرد زور بی‌مجاز شورای امنیت برمی‌شمرد، می‌توان به مواردی مانند تصمیم‌گیری گروهی از کشورها (و نه تنها يك کشور) برای جلوگیری از وحشیگرها و نیز کاربرد زور برای این هدف ویژه و پاسداری از حقوق بشر و نه هدفهایی فراتر از آن اشاره کرد. <sup>۵۲</sup>

(باشناختن حق ملت‌ها در تعیین سرنویشت خود) توجه کرده است. در اعلامیه دادن استقلال به کشورها و ملت‌های زیر استعمار مصوب مجمع عمومی در ۱۹۶۰ آمده است: «همه ملت‌ها حق تعیین سرنویشت خویش را دارند و با استفاده از این حق می‌توانند وضعیت سیاسی خود را آزادانه تعیین کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه پیگیری کنند». این اصل در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مورخ ۱۹۷۰ نیز تأکید شده است. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که آیا ملت‌ها و اقوام مختلف می‌توانند با استناد به حق پیش‌گفته دولت اصلی خود را تجزیه و کشور مستقل دیگری را تأسیس کنند یا خیر؟ و آیا اساساً اصل تعیین سرنویشت مغایر با اصل حفظ تمامیت ارضی کشورها نیست؟ از آنجا که یکی از قواعد حاکم بر روابط بین‌الملل حفظ وضعیت موجود سرزمین کشورهاست، بنابراین هر تعبیر و تفسیری که از اصل حق تعیین سرنویشت ملت‌ها به دست داده می‌شود، باید با رعایت قاعده بالا صورت گیرد. به گونه‌ای که برخی از نویسندگان (از جمله آنتونیو کاسسه) با اشاره به رویه دولت‌ها و نظریه حقوقدانان، عبارت حق ملت‌ها در

در بحران اوستیای جنوبی، دولت روسیه به تنهایی دست به عملیات نظامی زد و با جدا کردن اوستیای جنوبی و آبخازیا از سرزمین گرجستان و به رسمیت شناختن استقلال آنها، در عمل از پیشگیری از نقض حقوق بشر و پشتیبانی از شهروندان فراتر رفت. از این رو اقدام مسکو حتی با فرض پذیرش نظریه تازه نیز پذیرفتنی نیست.

همچنین واکنش روسیه از دیدگاه حق ذاتی دفاع مشروع بر پایه ماده ۵۱ منشور نیز توجیه‌پذیر نیست. «در حقیقت دفاع مشروع به‌عنوان استثنایی بر اصل ممنوعیت توسل به زور به موجب ماده ۵۱ منشور زمانی مشروع است که واکنش در قبال تجاوز باشد. تجاوز کشوری به کشور دیگر حق حاکمیت آن کشور را زایل می‌کند؛ از این رو کشور قربانی در مقام دفاع از خود کاری جز استقرار حق از دست رفته انجام نمی‌دهد، منتها از آنجا که دفاع از حاکمیت در حد دفع تجاوز، مشروع شناخته شده است، عملیات کشور قربانی حتماً باید متناسب با اقدامات تجاوزکارانه باشد. بنابراین، اشغال مستمر تمام یا بخشی از کشور متجاوز به طریق اولی انضمام خاک آن، به لحاظ این که خارج از این حد است خود تجاوز محسوب می‌شود».<sup>۵۳</sup> چون حق دفاع مشروع تنها برای موجودیتی به نام کشور شناخته شده است، نمی‌توان این حق را برای اوستیای جنوبی که بخشی از کشور گرجستان است پذیرفت. همچنین، از آنجا که عملیات نظامی ارتش گرجستان در درون مرزهای آن کشور صورت گرفته و تجاوزی به خاک روسیه نبوده است، واکنش دولت روسیه از این دیدگاه نیز پذیرفتنی نیست. ولی از آن رو که گرجستان مورد حمله کشور دیگری قرار گرفته و با این حمله بخشی از سرزمین خود را از دست داده است، بر پایه ماده ۵۱ منشور ملل متحد حق دفاع مشروع دارد و می‌تواند با همه ابزارهای ممکن نیروهای بیگانه را تا پشت مرزهای بین‌المللی و شناخته شده پس براند و حاکمیت خود را بر سراسر سرزمینش بگستراند.

نکته پایانی این بخش، بررسی استناد رهبران مناطق جدایی‌خواه اوستیای جنوبی و آبخازیا به اصل حق تعیین سرنویشت (self-determination) بر پایه ماده ۵۵ منشور ملل متحد است. حقوق بین‌الملل نه تنها به سرنویشت افراد بلکه به سرنویشت اجتماع افراد

○ دولت گرجستان با کشتن ۲۰ صلح‌بان روسی حقوق بشر و قواعد آمره حقوق بین‌الملل را زیر پا گذاشت و سپس در سرزمین خود و در کنار مرزهای جنوبی روسیه به عملیات نظامی دست زد، اما واکنش دولت روسیه که نیروهایش را تا ۴۰ کیلومتری تفلیس پیش برد و مایه جدایی بخشی از سرزمین گرجستان شد، با اصل کلی تناسب ناهمخوان است و بر پایه ماده ۲ قطعنامه تعریف تجاوز، متجاوز دانستن دولت گرجستان، با وجود پیشی جستن آن در عملیات نظامی درست نیست ولی اقدام دولت روسیه را می‌توان تجاوزکارانه دانست.



پرداخته است که دامنه‌ای بس گسترده دارد.<sup>۵۷</sup> از آنجا که درگیری در اوستیای جنوبی، در درون مرزهای گرجستان و نه بر ضد کشوری دیگر بیرون از مرزهای بین‌المللی رخ داده است و از این رو از مسائل درونی آن کشور شمرده می‌شود، بر پایه ماده ۱۰ قطعنامه تعریف تجاوز و نیز اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، تجاوز خواندن اقدام دولت گرجستان، و جاهت حقوقی ندارد، همچنان که دولت روسیه بحران جدایی خواهی در چچن را مساله‌ای داخلی دانست و دخالت ارتش روسیه در آن منطقه از دیدگاه حقوق بین‌الملل، تجاوز شمرده نشد. ولی گذشتن نیروهای روسیه از مرزهای بین‌المللی و ورودشان به خاک گرجستان و اشغال بخشی از آن کشور، نمونه روشنی از تجاوز شمرده می‌شود.

ماده ۲ قطعنامه، پیشی جستن در کاربرد نیروهای مسلح را به گونه‌ای که ناقض مقررات منشور باشد، دلیل کافی بر وقوع عمل تجاوز کارانه دانسته است؛ اما بی‌درنگ به تعدیل این قاعده پرداخته و یادآور شده است که بر پایه مقررات منشور شورای امنیت می‌تواند به این برآورد برسد که حکم به محقق بودن عمل تجاوز کارانه از نظر اوضاع و احوال مربوط، از جمله این واقعیت که عمل تجاوز یا آثار آن شدت چندانی ندارد - موجه نیست و این در مواردی راست می‌آید که کشوری رویدادی کم اهمیت در مرز بیافریند و همسایه‌اش با شدت هر چه

○ کشورها همواره برای مشروع نمایاندن مداخلاتشان، الفاظ و سخنان فریبنده، پیمانهای موجود، موازین حقوق بشر، لزوم حفظ جان و مال شهروندان، از میان بردن استعمار و مبارزه با نژادپرستی یا مواد مخدر را دستاویز قرار داده و زمینه‌های تجاوز را فراهم آورده‌اند. ماده ۵ قطعنامه ۱۹۷۴ به روشنی این گونه توجیهات را نپذیرفتنی اعلام کرده و مقرر داشته است که هیچ بهانه‌ای سیاسی، اقتصادی، نظامی یا... تجاوز را توجیه نمی‌کند.

تعیین سرنوشت خود را مترادف با حق حکومت بر خود و نه کسب استقلال می‌دانند».<sup>۵۴</sup>

«اصولاً از دیدگاه حقوق بین‌الملل، حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت تنها شامل سه گروه از ملتها می‌شود: ملت‌هایی که تحت سلطه استعمارند؛ ملت‌هایی که زیر سلطه خارجی به سر می‌برند؛ و مردمی که رژیم نژادپرست بر آن‌ها حاکم است».<sup>۵۵</sup>

چون هیچ يك از این موارد ناظر به کشورهای مستقل نیست، استناد جدایی خواهان اوستیای جنوبی و آبخازیا (بعنوان بخشی از يك کشور مستقل به نام گرجستان) به حق تعیین سرنوشت و پشتیبانی روسیه از این ادعا از دید حقوقی پذیرفتنی نیست. در واقع اگر دامنه حق تعیین سرنوشت بدین‌سان گسترده شود، کشورهای دربرگیرنده گروههای نژادی و قومی گوناگون دستخوش آشوبهای خونین داخلی و پاره پاره می‌شوند. در حقیقت به سبب نگرانی جامعه بین‌المللی از پدیده بالکانیزه شدن (Balkanization)، کشورها دامنه حق تعیین سرنوشت را به سه گروهی که از آن یاد شد، محدود کرده‌اند. بنابراین «اگر چه حق مردم در تعیین سرنوشت خود، مانند دفاع مشروع، مخصوص قاعده کلی ممنوعیت توسل به زور است که بند ۴ از ماده ۲ منشور به آن اشاره کرده است، اما با توجه به اصل صیانت کشورها از تجزیه، بنابر آنچه اعلامیه ۱۹۷۰ پیش‌بینی کرده است این حق نباید وسیله سوءاستفاده و عامل تحریک شورشیان جدایی طلب یا تجزیه طلبانی گردد که به کمک بیگانگان در صدد فروپاشی تمامیت ارضی يك کشور هستند».<sup>۵۶</sup>

## ۲- از دیدگاه قطعنامه تعریف تجاوز (۱۹۷۴)

چون منشور ملل متحد تعریف روشنی از تجاوز به دست نداده است، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ قطعنامه‌ای در تعریف تجاوز و نمودهای آن تصویب کرد که دگرگونی بزرگی در پیشرفت حقوق بین‌الملل، رهایی از تفسیرهای گوناگون و نیز جلوگیری از بهره‌گیری نامناسب کشورها از خلأ موجود در منشور به شمار می‌رود. ماده ۱۰ قطعنامه با اعلام اینکه «تجاوز» کاربرد زور از سوی يك کشور بر ضد حاکمیت، یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی کشوری دیگر یا دست زدن به کارهایی است که با مقررات منشور همخوانی ندارد، به بیان قاعده‌ای کلی

○ کاربرد زور به استناد اصل پشتیبانی از اتباع، مربوط به حقوق بین الملل کلاسیک و سده‌های گذشته است و در حقوق بین الملل امروزی جایی ندارد؛ زیرا کمتر کشوری در جهان می‌توان یافت که از دید نژادی، قومی و مذهبی یکسره همگن باشد و همواره اتباع کشورهای بعنوان اقلیت در دیگر کشورها زندگی می‌کنند. به سخن دیگر، مرزهای سیاسی کشورها در هماهنگی کامل با بخشبندیهای نژادی، قومی و مذهبی نیست و در خوشبینانه‌ترین حالت، تنها ۱۴ کشور همگن از دید جمعیتی در جهان وجود دارد. از این رو اگر بنا باشد هر کشوری به بهانه پشتیبانی از اتباع خود به کشور دیگری حمله نظامی کند، این اقدام پیامدی جز آشفتگی و بر خورد و خونریزی برای جهان نخواهد داشت.

تجهیزات سنگین زرهی و پشتیبانی کامل هوایی و پیشرفت نیروهای روسی از دو سوی یعنی حرکتشان از اوستیای جنوبی به شهر گوری و همچنین گشودن جبهه‌ای از سمت آبخازیا که تنهاراه دریایی گرجستان را به خطر انداخت و پیشروی نیروهای روسیه تا ۴۰ کیلومتری تفلیس را برپایه بندهای الف تا ت از ماده ۳ قطعنامه تعریف تجاوز، می‌توان تجاوز به شمار آورد. همچنین در بند ۵ از ماده ۳ قطعنامه ۱۹۷۴ آمده است: «استفاده از نیروهای مسلح در خاک کشوری هم‌پیمان، به صورتی که ناقض پیمان میان دو کشور باشد، و یا ادامه حضور آن نیروها پس از سپری شدن زمان اعتبار موافقتنامه نیز از جمله اعمالی است که تجاوز به شمار آمده است».<sup>۶۰</sup>

این ماده در مورد حضور نیروهای مسلح روسی در

بیشتر با آن رویارویی کند. در این فرض، هر چند کشور مهاجم نخست حادثه آفرینی کرده است، اما چون کشور دیگر به کارهایی دست زده است که با آن رویداد تناسب منطقی نداشته است، شورای امنیت می‌تواند با توجه به مقررات منشور تجاوز را به کشور نخست نسبت دهد.<sup>۵۸</sup>

در این درگیری، دولت گرجستان با کشتن ۲۰ صلحبان روسی حقوق بشر و قواعد آمره حقوق بین الملل (ergo omnes) را زیر پا گذاشت و سپس در سرزمین خود و در کنار مرزهای جنوبی روسیه به عملیات نظامی دست زد، اما واکنش دولت روسیه که نیروهایش را تا ۴۰ کیلومتری تفلیس پیش برد و مایه جدایی بخشی از سرزمین گرجستان شد، با اصل کلی تناسب (proportionality) ناهمخوان است و برپایه ماده ۲ قطعنامه تعریف تجاوز، متجاوز دانستن دولت گرجستان، با وجود پیشی جستن آن در عملیات نظامی درست نیست ولی اقدام دولت روسیه را می‌توان تجاوز کارانه دانست.

ماده سه قطعنامه ۱۹۷۴ با پذیرفتن اینکه تجاوز، هراس انگیزترین و تندترین گونه کاربرد زور است، تنها کاربرد مسلحانه زور را تجاوز دانسته و آنرا به فشارهای اقتصادی و عقیدتی گسترش نداده است. برپایه این ماده، کارهای بدید آورنده تجاوز مستقیم عبارت است از: تهاجم یا حمله مسلحانه به خاک کشورهای یا کارهایی همانند آن چون اشغال نظامی - هر چند گذرا - که برآیند این تهاجم و حمله است، یا گرفتن سراسر یا بخشی از خاک کشورهای با زور (بند الف)، بمباران یا به کار گرفتن هر گونه جنگ افزار بر ضد کشوری دیگر (بند ب)، محاصره بندرها و کرانه‌های هر کشور از سوی نیروهای مسلح کشوری دیگر (بند پ)، حمله نیروهای مسلح یک کشور به نیروهای مسلح زمینی، دریایی و هوایی یا کشتیها و هواپیماهای غیر نظامی کشوری دیگر (بند ت).<sup>۵۹</sup>

برابر این ماده، اقدامات روسیه در چند سال گذشته در برابر گرجستان پس از انقلاب رنگی ۲۰۰۴، مانند وارد آوردن فشارهای سیاسی، جلوگیری از جریان گاز و... با اینکه با قطعنامه ۲۵/۲۹۲۵ مجمع عمومی (بیانیه اصول حقوق بین الملل درباره روابط دوستانه و همکاری بین المللی) همخوانی نداشته است، ولی تجاوز شمرده نمی‌شود. اما حمله ارتش روسیه به خاک گرجستان با

دست کشید. از این رو، این رفتار نیز برابر بند ۵ از ماده ۳ قطعنامه ۱۹۷۴ گونهای تجاوز به شمار می آید. از نکات پیچیده ای که در بند «ج» از ماده ۳ قطعنامه ۱۹۷۴ به آن پرداخته شده، مسأله برانگیختن جنبشهای شورشی، فرستادن مزدوران یا نیروهای نامنظم و توطئه چینی های فتنه انگیزی است که کشوری، برای برپا کردن آشوب در کشوری دیگر، به آن دست می زند. معیار تشخیص تجاوز در این ماده، اندازه خطیر بودن اقدامات کشورهاست، نه مستقیم یا غیر مستقیم بودن آنها. ۶۲ در ۱۷ سال گذشته روسیه با پشتیبانی از ناوگان دریایی آبخازیا در دریای سیاه، دادن جنگ افزار به جدایی خواهان و کوشش در نزدیک ساختن آبخازیا و اوستیای جنوبی به یکدیگر و نیز فراهم آوردن زمینه نفوذ نیروها از مناطق خودمختار قفقاز شمالی (زیر حاکمیت دولت روسیه) در عمل، نظم و امنیت گرجستان را به مخاطره افکند و به آشوبها در آن کشور دامن زد. این کارها نیز در راستای بند چ از ماده ۳ تفسیر شدنی است.

در ماده ۵ قطعنامه ۱۹۷۴ به تشریح شیوه تازه ای پرداخته شده است که کشورها برای گریز از مقررات بین المللی و دست زدن به تجاوز در پیش می گیرند. کشورها همواره برای مشروع نمایاندن مداخلاتشان، الفاظ و سخنان فریبنده، پیمانهای موجود، موازین حقوق بشر، لزوم حفظ جان و مال شهروندان، از میان بردن استعمار و مبارزه با نژادپرستی یا مواد مخدر را دستاویز قرار داده و زمینه های تجاوز را فراهم آورده اند. ماده ۵ قطعنامه ۱۹۷۴ به روشنی این گونه توجیحات را پذیرفتنی اعلام کرده و مقرر داشته است که هیچ بهانه ای سیاسی، اقتصادی، نظامی یا... تجاوز را توجیه نمی کند.<sup>۶۳</sup>

برخی از این موارد در بیانیه دولت روسیه به چشم می خورد که مهمترین آنها ضرورت پاسداری از جان و مال شهروندان روسی در اوستیای جنوبی است. در این مورد، دو نکته مهم در خور یادآوری است. نخست اینکه، کسانی را که دولتمردان روسی شهروندان روسیه می خوانند، در واقع شهروندان گرجستان هستند که دولت روسیه، در اقدامی برخلاف موازین حقوق بین الملل و با زیر پا نهادن حاکمیت ملی گرجستان، با دادن گذرنامه روسی به ساکنان آبخازیا و اوستیای جنوبی

○ اگر به دلایل سیاسی همچون روی کار آمدن رژیمهای ضد روسی، گسترش ناتو و... یا نقض حقوق اساسی اقلیتها، دولت روسیه بخواهد بر پایه اصل پشتیبانی از شهروندان دست به دخالت نظامی در دیگر سرزمینها مانند اوستیای جنوبی بزند، چه سرنوشتی در انتظار آسیای مرکزی و قفقاز و حتی جهان خواهد بود؟ از این رو، هر چند پشتیبانی از شهروندان از حقوق اساسی کشورها به شمار می رود و حق بهره گیری از همه شیوه های حقوقی و سیاسی برای مسکو محفوظ است، اما به همان گونه که در ماده ۵ قطعنامه ۱۹۷۴ آمده است، نمی تواند دستاویزی برای تجاوز به خاک کشور دیگری باشد.

پایگاههای نظامی آن کشور در خاک گرجستان کاربرد می یابد. اجازه برپایی پایگاههای نظامی روسیه در خاک گرجستان برای ۲۵ سال در دوران ریاست جمهوری شوارتادزه داده شد، اما پارلمان گرجستان از تصویب آن خودداری کرد. با وجود این «روسیه چهار پایگاه مهم نظامی در خاک گرجستان ایجاد نمود که در جمهوری جدایی طلب آبخازیا، در منطقه خودمختار آجاریا، در منطقه ارمنی نشین جواختی و وازیانی محلی در نزدیکی شهر تفلیس قرار گرفته اند. وجود این پایگاهها و روابط نزدیک نظامیان روسی با نیروهای جدایی طلب، حاکمیت ملی گرجستان را تضعیف کرده است. روسیه در اجلاس سران سازمان امنیت و همکاری اروپا در هجدهم نوامبر سال ۱۹۹۹ در استانبول پذیرفت که دو پایگاه وازیانی و گوداوتو تارا تخلیه نماید». ۶۴ روسیه این دو پایگاه را بست ولی از بیرون بردن سه هزار سرباز خود از پایگاههای باتومی و آخالکالاکی که قرار بود بر پایه برنامه ای زمانبندی شده تا پایان ۲۰۰۸ صورت گیرد،

کشور دیگری باشد.

### ۳- نیروهای پاسدار صلح

یکی از مهمترین دلایل مطرح شده در بیانیه کاخ کرملین، حضور صلح‌بانان روسی در اوستیای جنوبی و ضرورت دفاع از آنها بوده است. گفتنی است که در پی جنگ داخلی در گرجستان، برپایه پیمان «داگومیس» در ژوئیه ۱۹۹۳ که در حضور ادوارد شوارنادزه و بوریس یلتسین، رؤسای جمهوری گرجستان و روسیه، گلازوت رییس جمهوری اوستیای شمالی و نماینده اوستیای جنوبی و با نظارت سازمان امنیت و همکاری اروپا به امضاء رسید، نیروهایی از روسیه، گرجستان و اوستیای جنوبی بعنوان نیروهای پاسدار صلح در منطقه درگیری مستقر شدند. ساآکشویلی پس از رسیدن به قدرت، پیمان داگومیس را یکجانبه لغو کرد، زیرا تفلیس از سالها پیش خواستار جایگزین شدن نیروهای روسی با نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل بود.

هرچند در جریان این بحران، کشتار صلح‌بانان روسی به دست نظامیان گرجی اقدامی غیرانسانی و برخلاف موازین حقوق بین‌الملل بوده و با هرگونه توجیه پذیرفتنی نیست، اما چند نکته را در این زمینه باید در نظر گرفت. نخست اینکه نقش سازمان امنیت و همکاری

○ شناسایی استقلال گرجستان از سوی دولت روسیه بر بنیان اعلامیه آلماتی (باتوجه به مرزهای این جمهوری در دوران اتحاد جماهیر شوروی و نیز مخالفت روسیه با استقلال مناطق جدایی خواه در دوران زمامداری شوارنادزه) به معنای شناسایی حاکمیت دولت گرجستان بر اوستیای جنوبی و آبخازیا است و از این رو شناسایی استقلال این دو منطقه بر پایه اصل استاپل، «انکار پس از اقرار» شناخته می‌شود و از دید حقوقی پذیرفتنی نیست.

از راه کنسولگری ویژه روسیه در سوچی، آنها را به تابعیت روسیه در آورده که گونه‌ای پیوستن غیرمستقیم این دو منطقه به روسیه بوده است. این اقدام روسیه به این می‌ماند که دولت ترکیه بخشی از هم‌میهنان ما در آذربایجان یا دولت پاکستان بخشی از مردمان در بلوچستان ایران را به تابعیت خود در آورد! از این رو ساکنان اوستیای جنوبی و آبخازیا را شهروندان روسیه خواندن، از دید حقوقی پذیرفتنی نیست.

نکته دوم اینکه، کاربرد زور به استناد اصل پشتیبانی از اتباع، مربوط به حقوق بین‌الملل کلاسیک و سده‌های گذشته است و در حقوق بین‌الملل امروزی جایی ندارد؛ زیرا کمتر کشوری در جهان می‌توان یافت که از دید نژادی، قومی و مذهبی یکسره همگن باشد و همواره اتباع کشورهای بعنوان اقلیت در دیگر کشورهای زندگی می‌کنند. به سخن دیگر، مرزهای سیاسی کشورها در هماهنگی کامل با بخشبندیهای نژادی، قومی و مذهبی نیست و در خوشبینانه‌ترین حالت، تنها ۱۴ کشور همگن از دید جمعیتی در جهان وجود دارد. از این رو اگر بنا باشد هر کشوری به بهانه پشتیبانی از اتباع خود به کشور دیگری حمله نظامی کند، این اقدام پیامدی جز آشفتگی و برخورد خونریزی برای جهان نخواهد داشت. برای نمونه «بیش از ۲۲ میلیون روس در آسیای مرکزی و قفقاز زندگی می‌کنند و بیش از ۳۶ درصد از جمعیت قزاقستان، ۲۲ درصد جمعیت قرقیزستان، ۹ درصد جمعیت ترکمنستان، ۶ درصد از جمعیت آذربایجان و نیز گرجستان را روس‌ها تشکیل می‌دهند. ۶۴ اگر به دلایل سیاسی همچون روی کار آمدن رژیمهای ضد روسی، گسترش ناتو و... یا نقض حقوق اساسی اقلیتها، دولت روسیه بخواهد برپایه اصل پشتیبانی از شهروندان دست به دخالت نظامی در دیگر سرزمینها مانند اوستیای جنوبی بزند، چه سرنوشتی در انتظار آسیای مرکزی و قفقاز و حتی جهان خواهد بود؟ از این رو، هرچند پشتیبانی از شهروندان از حقوق اساسی کشورها به‌شمار می‌رود و حق بهره‌گیری از همه شیوه‌های حقوقی و سیاسی برای مسکو محفوظ است، اما به همان گونه که در ماده ۵ قطعنامه ۱۹۷۴ آمده است، نمی‌تواند دستاویزی برای تجاوز به خاک

#### ۴- اعلام استقلال و شناسایی اوستیای جنوبی و آبخازیا

در ۱۷ سال گذشته، اوستیای جنوبی و آبخازیا بارها استقلال و جدایی از کشور گرجستان را اعلام کرده بودند، اما هیچ دولتی در سطح جهان حتا دولت روسیه استقلال آنها را نشناخته بود. ولی در پی رویارویی نظامی اخیر، دولت روسیه اعلام کرد که استقلال دو منطقه اوستیای جنوبی و آبخازیا را به رسمیت می‌شناسد.<sup>۶۶</sup> «هر چند در بحث شناسایی، دو مکتب تاسیسی و اعلامی وجود دارد و در مکتب اعلامی ارزش شناسایی شدیداً تقلیل می‌یابد، ولی شك نیست که شناسایی در اعطای اهلیت و مشروعیت يك واحد سیاسی برای ورود در عرصه بین‌المللی نقش مهمی ایفا می‌کند. مثلاً رژیم طالبان به خاطر فقدان شناسایی بین‌المللی با بحران شدیدتری روبه‌رو بود».<sup>۶۷</sup> از این رو هر چند سه عنصر جمعیت، سرزمین و حاکمیت در اوستیای جنوبی و آبخازیا در کنار هم شکل گرفته است، ولی این موجودیت تازه تنها از سوی روسیه به رسمیت شناخته شده است و بر پایه مکتب تاسیسی که در حقوق بین‌الملل کنونی اعتبار دارد، این دو موجودیت تازه به سبب روبه‌رو نشدن با شناسایی گسترده بین‌المللی، مشروعیت و حضور مؤثر در جامعه بین‌المللی ندارند.

نکته مهم دیگر، رعایت نشدن اصل استاپل (estoppel) از سوی دولت روسیه است. «استاپل» یا اصل ممنوعیت انکار پس از اقرار، قاعده‌ای است در حقوق که بر پایه آن «شخص نمی‌تواند مطلبی را که بیشتر پذیرفته است انکار کند یا منکر حقایقی شود که

#### ○ نکته مهمی که در زمینه استقلال

اوستیای جنوبی و آبخازیا بسیار بر آن انگشت گذاشته شده است، برابر نهادن استقلال آنها با استقلال کوزوو از صربستان است؛ ولی باید پذیرفت در این سنجش، ناهمسانیها بسی بیش از همسانیها است.

اروپا در استقرار صلح در اوستیای جنوبی بر پایه فصل هشتم منشور سازمان ملل در رابطه با نقش سازمانهای منطقه‌ای در پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی بوده است. از این رو مقررات و اصول عملیات سازمان ملل در پاسداری از صلح در مورد نیروهای مستقر در اوستیای جنوبی نیز کاربرد می‌یابد.

دوم، نارضایتی چندین سالدولت گرجستان از پیمان داگومیس است که به ترکیب نیروهای پاسدار صلح و تنها ماندن نیروهای گرجستان در برابر نیروهای روسی و اوستیایی برمی‌گردد (فرماندهی سربازان پاسدار صلح با نظامیان روسی است) که به بحران جدایی خواهی و تحرکات ضد گرجی در منطقه دامن زده است. از آنجا که اصولی مانند تضمین یکپارچگی سرزمینی و استقلال سیاسی کشورهای درگیر، رعایت بیطرفی، پرهیز از مداخله و نیز به کار نبردن زور و... بر مأموریت نیروهای پاسدار صلح حاکم است، و رویدادها در سالهای گذشته نشان از نقض بیایی این اصول از سوی نیروهای روسی و اوستیایی داشته، تفلیس همواره خواهان ترکیب تازه‌ای از نیروهای پاسدار صلح در منطقه بوده است.

نکته دیگر، رضایت کشور میزبان نیروهای پاسدار صلح یعنی گرجستان است. «نکته‌ای که در رابطه با رضایت دولت میزبان شایان توجه است، پاسخ به این سوال است که آیا اعطای رضایت يك عمل حقوقی يك جانبه است؟ این موضوع هنگامی که دولت مصر در ۱۷ مه ۱۹۶۷، تقاضای خروج یونف را از غزه و سینا نمود، به نحوی حاد مطرح شد. در حقیقت دولت مصر هیچ‌گونه تعهدی مبنی بر اعطای رضایت تا پایان عملیات نداشته است. و بنابراین یادداشت یا توافق دو جانبه و... به هیچ وجه به معنای محدود کردن حاکمیت دولت میزبان نیست. از این رو بود که اوتانت با درخواست دولت مصر برای خروج نیروهای حافظ صلح موافقت نمود».<sup>۶۵</sup> بدین سان، درخواست دولت گرجستان در مورد تغییر ترکیب نیروهای پاسدار صلح و لغو پیمان داگومیس، یکسره با اصول حاکم بر نیروهای پاسدار صلح همخوان است زیرا از دیدگاه حقوق بین‌الملل، استقرار این نیروها در خاک گرجستان تنها با رضایت دولت گرجستان امکان پذیر است.

○ رفتار رهبران جدایی خواه اوستیای جنوبی و آبخازیا شباهت بسیار به رفتار فرقه دموکرات آذربایجان و جعفر پیشه‌وری دارد که با پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی در پی جدا کردن بخشی از خاک ایران بودند. از این رو، همچنان که اقدام دولت ایران برای نگهداری آذربایجان و جلوگیری از پاره پاره شدن خاک کشور، حق انکار ناشدنی و مشروع دولت ایران شناخته شد، این حق برای دولت گرجستان نیز وجود داشته و دارد.

«در حقوق بین الملل يك دولت جدید در نتیجه چهار فرایند انفصال (تجزیه يك دولت بزرگ به دولت‌های کوچک‌تر مانند فروپاشی شوروی و تجزیه یوگسلاوی)، ادغام (ترکیب دو یا چند کشور مانند شکل‌گیری جمهوری فدرال آلمان، استقلال (شکل‌گیری دولت در دوره استعمارزدایی بویژه در آفریقا به استناد حق تعیین سرنوشت) و شناسایی وسیع بین‌المللی (در شرایط کاملاً استثنایی و با حمایت قدرت‌های بزرگ، مصداق بارز آن تشکیل اسرائیل) ایجاد می‌گردد. هیچ يك از موارد فوق در مورد مناطق جدایی طلب گرجستان صادق نیست. گرجستان فروپاشیده است، تا واحدهای آن اعلام استقلال کنند؛ وضعیت ادغام نیز برای آن صادق نیست، هر چند که واحدهای تجزیه طلب آن ادعای ادغام با هموعان قومی خود در کشور روسیه دارند که این مصداق تجزیه طلبی است تا ادغام ارادی. کاربرد استعمار نیز بین رابطه گرجستان و مناطق جدایی طلب به آن معنایی که جامعه بین‌المللی مدنظر دارد برای این مناطق صادق نیست».<sup>۷۰</sup>

نکته مهمی که در زمینه استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا بسیار بر آن انگشت گذاشته شده است، برابر نهادن استقلال آنها با استقلال کوزوو از صربستان است؛ ولی باید پذیرفت در این سنجش، ناهمسانیها بسی بیش از همسانیها است. دستیابی به استقلال با جدا شدن از سرزمین اصلی بی رضایت دولت مرکزی، استناد

پیشتر خودش به وجود آنها گواهی داده است».<sup>۶۸</sup> این اصل جایگاه ویژه‌ای در حقوق داخلی و نیز حقوق بین‌الملل دارد. با توجه به اینکه زمامداران آبخازیا و اوستیای جنوبی بر پایه ماده ۵۵ منشور ملل متحد درباره حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود اعلام استقلال کرده‌اند، در اینجا به برخی نکات و اصول حقوقی که روشن‌کننده وضع حقوقی این جمهوریهاست، اشاره می‌شود:

- زمامداران گرجستان می‌گویند بر پایه قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی در سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۳۴، ۱۹۷۸ و قانون اساسی گرجستان (۱۹۷۸) و حتی قانون اساسی آبخازیا (۱۹۷۸) این منطقه، يك جمهوری خودمختار در چارچوب گرجستان یکپارچه به‌شمار می‌آید و بخشی جدانشدنی از گرجستان است؛

- اصل ۲۵ قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوب فوریه ۱۹۳۴ میلادی (اسفند ۱۳۱۲ خورشیدی) می‌گوید: جمهوریهای خودمختار آبخازستان، آجارستان و استان خودمختار اوستیای جنوبی بخشی از جمهوری گرجستان هستند؛

- بر پایه اصل ۸۴ قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوب ۷ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی، سرزمین يك جمهوری خودمختار را بی موافقت خود آن جمهوری نمی‌توان تغییر داد؛

- اصل ۸۵ قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوب ۷ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی می‌گوید: جمهوری گرجستان، جمهوریهای آبخازستان و آجاریا و جمهوری آذربایجان و جمهوری نخجوان را دربردارد؛

- اصل ۸۶ قانون اساسی ۷ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی نیز می‌گوید: استان خودمختار اوستیای جنوبی بخشی از جمهوری گرجستان است.<sup>۶۹</sup>

بر پایه این اصول، شناسایی استقلال گرجستان از سوی دولت روسیه بر بنیان اعلامیه آلمانی (با توجه به مرزهای این جمهوری در دوران اتحاد جماهیر شوروی و نیز مخالفت روسیه با استقلال مناطق جدایی خواه در دوران زمامداری شوارنادزه) به معنای شناسایی حاکمیت دولت گرجستان بر اوستیای جنوبی و آبخازیا است و از این رو شناسایی استقلال این دو منطقه بر پایه اصل استاپل، «انکار پس از اقرار» شناخته می‌شود و از دید حقوقی پذیرفتنی نیست.

برایه آن اقدامی صورت گیرد. دوم آنکه اقدام نظامی در کوزوو از سوی تنها يك قدرت استیلاجو نبود بلکه از سوی ۱۹ کشور عضو ناتو صورت گرفت. سوم آنکه کشوری خارجی شهروندان کوزوو را با دادن گذرنامه، شهروندان خود اعلام نکرد (کاری که روسیه در اوستیا و آبخازیا انجام داد). چهارم آنکه دخالت نظامی ناتو منجر به جدایی کوزوو از صربستان و استقلال آن نشد بلکه در راستای فرو نشاندن بحران صورت گرفت. پنجم آنکه هیچ کشور اروپایی خواستار پیوستن کوزوو به خاک خود نشد.

در پایان این بخش می توان گفت که برابر معیارهای حقوق بین الملل، اقدام دولت گرجستان برای گستراندن حاکمیت کامل خود بر مناطق جدایی خواه، از حق طبیعی و حاکمیتی آن کشور مایه گرفته و اقدامی قانونی بوده است (هرچند دولت گرجستان می بایست شیوه های مسالمت آمیز و بهتری در پیش گیرد و بویژه از ریختن خون نیروهای پاسدار صلح روسی خودداری می کرد). رفتار رهبران جدایی خواه اوستیای جنوبی و آبخازیا شباهت بسیار به رفتار فرقه دموکرات آذربایجان و جعفر پیشه‌وری دارد که با پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی در پی جدا کردن بخشی از خاک ایران بودند. از این رو، همچنان که اقدام دولت ایران برای نگهداری آذربایجان و جلوگیری از پاره پاره شدن خاک کشور، حق انکار ناشدنی و مشروع دولت ایران شناخته شد، این حق برای دولت گرجستان نیز وجود داشته و دارد.

در واقع دادن خودمختاری (autonomy) به بخشی از مناطق کشور یا پس گرفتن آن، از حقوق حاکمیتی گرجستان بوده است. این حق در قطعنامه ۲۱۳۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۹۶۵ که بر حق کشورها در گزینش شیوه اداره امور خود دور از هر گونه دخالت خارجی تأکید می کند، شناخته شده است. از سوی دیگر، اقدام دولت روسیه در فرستادن نیروی نظامی به خاک گرجستان، جداسازی بخشی از قلمرو سرزمینی آن کشور و شناسایی آن بعنوان کشوری مستقل، برخلاف همه اصول و معیارهای حقوق بین الملل و مایه مسئولیت بین المللی روسیه است.

### بهره سخن

در ارزیابی اقدام روسیه بر پایه پنج سطح تحلیل

○ اقدام دولت روسیه در پشتیبانی از جدایی خواهی می تواند دیگر مناطق خودمختار و جدایی خواه در آسیای مرکزی و قفقاز را بشوراند و منطقه را با دور تازه ای از بحران روبه رو کند. همچنین دخالت نظامی گسترده روسیه در گرجستان می تواند دو پیامد فوری برای کشورهای منطقه داشته باشد: از يك سو ممکن است ترس شدید از اقدامات تلافی جویانه روسیه سبب شود که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از پیوستن به ساختارهای یورو-آتلانتیکی خودداری کنند که در این صورت یکی از مهمترین هدفهای روسیه که همانا بهره گیری از دخالت نظامی در گرجستان برای بازدارندگی دیگر کشورهای منطقه است، تحقق خواهد یافت؛ از سوی دیگر امکان دارد که دخالت نظامی روسیه به هراس این کشورها از سلطه دوباره روسها دامن زند و روند پیوستن این کشورها به ساختارهای سیاسی و امنیتی غرب یعنی اتحادیه اروپا و ناتو را شتاب بخشد.

ناموجه به حق تعیین سرنوشت و دخالت بیگانگان (از جمله دخالت نظامی ناتو در کوزوو و روسیه در اوستیای جنوبی) از برجسته ترین همسانیهها است؛ اما ناهمسانیههای مهمی نیز وجود دارد. به گونه فشرده می توان یاد آور شد که نخست، پیش از دخالت نظامی ناتو، شورای امنیت وضع در کوزوو را تهدیدی نسبت به صلح شناخته بود اما مخالفت روسیه و چین، کار را در شورای امنیت به بن بست کشاند و به دخالت ناتو انجامید؛ ولی شورای امنیت وضع اوستیای جنوبی و آبخازیا را تهدیدی نسبت به صلح تشخیص نداده بود تا

جدایی خواهی می تواند دیگر مناطق خودمختار و جدایی خواه در آسیای مرکزی و قفقاز را بشوراند و منطقه را با دور تازه ای از بحران روبه رو کند. همچنین دخالت نظامی گسترده روسیه در گرجستان می تواند دو پیامد فوری برای کشورهای منطقه داشته باشد: از یک سو ممکن است ترس شدید از اقدامات تلافی جویانه روسیه سبب شود که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از پیوستن به ساختارهای یورو-آتلانتیکی خودداری کنند که در این صورت یکی از مهمترین هدفهای روسیه که همانا بهره گیری از دخالت نظامی در گرجستان برای بازدارندگی دیگر کشورهای منطقه است، تحقق خواهد یافت؛ از سوی دیگر امکان دارد که دخالت نظامی روسیه به هراس این کشورها از سلطه دوباره روسها دامن زند و روند پیوستن این کشورها به ساختارهای سیاسی و امنیتی غرب یعنی اتحادیه اروپا و ناتو را شتاب بخشد. گذر زمان و چگونگی پیشرفت دگرگونیهای منطقه می تواند امکان اجرای هر یک از دو سناریوی یادشده را بهتر نشان دهد. فرضیات و نظریاتی که در مورد گرجستان مطرح شده است، اکنون در سطح «پیش-نظریه» (pre-theory)

### ○ کاربرد زور و در پیش گرفتن «سیاست

قدرت» به اقتدار نمی انجامد. در واقع، در پیوند «قدرت» با «مشروعیت» است که «اقتدار» به دست می آید. تجاوز روسیه به کشوری کوچک مانند گرجستان، نقض حاکمیت ملی آن کشور و زیرپا نهادن هنجارها و قواعد بین المللی (که یادآور دخالت نظامی ارتش سرخ شوروی در پراگ ۱۹۶۸ است)، نمی تواند به اقتدار روسیه در جامعه بین المللی بینجامد (با توجه به اینکه اقتدار در درون مرزهای ملی حالت مطلق و در محیط بین المللی به علت آشفتگی نظام بین الملل حالت نسبی دارد).

«پاتریک مورگان»، می توان سه متغیر مستقل، وابسته و میانگیر در نظر گرفت. عوامل بیرونی مانند تهدیدهای نظامی و امنیتی (گسترش ناتو به خاور و بریایی سپر دفاع ضد موشکی) و پاسداری از هژمونی روسیه بر مناطق خارج نزدیک، و همچنین عوامل درونی مانند بهبود اوضاع اقتصادی در پی بالا رفتن بهای جهانی انرژی و افزایش قدرت مانور روسیه و جهتگیریهای سیاسی کرملین، عوامل تاریخی و فرهنگی از جمله ویژگیهای جامعه روسیه (تأکید بر هویت اسلاو، مذهب ارتدوکس و روح ناسیونالیسم روسی) را می توان متغیرهای مستقل دانست. تجدید ساختار رفتاری در محیط بین المللی که در بردارنده کوشش روسیه برای ستیز با جهان تک قطبی و یک جانبه گرایی و اشنگتن و حرکت به سوی بازآفرینی جهان چندقطبی همراه با بازگرداندن قدرت روسیه در ساختار نظام بین الملل را باید بعنوان متغیرهای وابسته مورد توجه قرار داد. همچنین برداشت سیاستگذاران روسی از هدفها و منافع ملی، ویژگیهای شخصی و برداشت کلی نخبگان سیاسی آن کشور (که در سطح تحلیل فردی با عنوان طیف سن پترزبورگها بدان اشاره شد) و نیز فرایند سیاستگذاری در ساختار سیاسی آن کشور (که در سطح تحلیل «نهادهای تصمیم گیری» به انباشت قدرت در نهادهای فدرال بدان اشاره شد) بعنوان متغیرهای میانگیر مطرح است.

از سوی دیگر، رویارویی نظامی روسیه و گرجستان در اوت ۲۰۰۸ می تواند ابعاد و پیامدهای گوناگون داشته باشد. در سطح داخلی، این درگیری آثاری یکسره متضاد در دو کشور برجای خواهد گذاشت. در روسیه جایگاه پوتین و مدودف و گروههای ناسیونالیست و کمونیست در برابر گروههای لیبرال و غربگرا نیرومندتر خواهد شد ولی در گرجستان، به سبب خطای استراتژیک دولت و از دست رفتن بخشی از خاک کشور و شکست از روسیه، جایگاه ساآکشویلی و دیگر رهبران انقلاب «رز» که با وعده بازگرداندن یکپارچگی سرزمینی و از میان بردن بحران جدایی خواهی بر سریر قدرت نشستند سست تر خواهد شد. از این رو شکست سیاسی رهبران کنونی در انتخابات آینده و حتی آغاز شدن دور تازه ای از بحران سیاسی در گرجستان پیش بینی می شود.

در سطح منطقه ای، اقدام دولت روسیه در پشتیبانی از



نسبی دارد). از این رو به نظر می‌رسد که روسیه برای بهتر کردن جایگاه خود در ساختار نظام بین‌الملل، دستیابی به قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ چهار بعدی، نیازمند بازنگری در جهت‌گیری‌های سیاسی خود و احترام گذاشتن به قاعده‌ها و هنجارهای بین‌المللی است.

### منابع

۳۷. سیف‌زاده، ص ۴۳.
۳۸. همان، ص ۲۱۲.
۳۹. همان، ص ۴۴.
۴۰. همان، ص ۳۶۰.
- پروفسور «جیمز روزنا» در الگوی طرح پیوستگی که به اتصال و مبادلات بین دو حوزه داخلی و خارجی در سیاست خارجی می‌پردازد به ۹ مورد اتصال در سیاست خارجی قائل است که هر یک از این اتصالات ممکن است سه گونه پوش‌رخنه‌ای (حضور مستقیم بازیگر در تخصیص آمرانه ارزش‌ها) پوش‌بازتابی (رفتار خارجی یک بازیگر برای پاسخگویی به یک درون‌داد از خارج) و پوش‌تقلیدی (ایجاد تحول در خود با دیدن تحول در یک بازیگر رقیب) را در پی داشته باشد. برای آگاهی بیشتر ن. ک به:
- James Rosenau, *The Scientific Study of Foreign Policy*, The Free Press, New York, 1971, pp. 343-344.
۴۱. پاسخ پروفسور رابرت جرویس به ایمیل نگارنده، ۵ سپتامبر ۲۰۰۸.
۴۲. موسی الرضا وحیدی، انرژی عامل شکاف روسیه و اتحادیه اروپا، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۵۶ (زمستان ۱۳۸۵) ص ۷۴
43. Ivan Krastev, "Russia and the Georgia: The great power trap" published on **open democracy news analysis**, 2008/8/2 ([http:// www. opendemocracy. net](http://www.opendemocracy.net)), p.1.
- همچنین ن. ک به:
- Richard Giragosian, "Georgian planning flaws led to campaign failure" **Jane's Defence Weekly**, 15 August 2008
۴۴. هاتینگتون. همان، ص ۲۲۷.
45. Joseph Nye, "The Political Games in August 2008" **Korea Herald**, September 2, 2008, p.3.
46. David L. Stren. "Regional Security Group Takes a Neutral Stance on Russia's Actions in Georgia, **New-York Times**, August 29, 2008, p.1.
۴۷. برای آگاهی بیشتر از جایگاه حقوق بین‌الملل در قانون

است و چنانچه این سناریوها در آذربایجان و ارمنستان تکرار شود، می‌تواند در چارچوب یک «نظریه» (theory) با قطعیت بیشتر پاسخگوی ابهامات موجود باشد.

در سطح بین‌المللی این درگیری بار دیگر ناکارآمدی مکانیسم شورای امنیت سازمان ملل متحد در پایان دادن سریع به بحرانها را نشان داد. این بار نیز مانند بسیاری از بحرانهای منطقه‌ای و بین‌المللی، رایزنی در پایتختهای قدرتهای بزرگ (با نقش آفرینی فرانسه) به جای نیویورک به توقف بحران در اوستیای جنوبی انجامید. از سوی دیگر، بحران پیش آمده می‌تواند رویارویی جهان غرب و روسیه را افزایش دهد و زمینه را برای یا گرفتن یک جهان چندقطبی فراهم آورد. اما تجربه نشان داده است که غرب برای پیشبرد اهداف کلان خود همواره به روسیه نیازمند بوده است. هنری کسینجر یکی از مطرح‌ترین واقع‌گرایانی که نگاه جدی به دگرگونیهای تاریخی دارد، بر این باور است که: «تاریخ روسیه، اروپا را با میراثی از حسرت خیال‌انگیز و رویایی، برای دوره‌های همکاری و در عین حال با ترس و وحشت مبهمی از عظمت و اسرار آمیز بودن این کشور باقی گذاشت. بسیاری در آلمان معتقدند که علت مصایب و فجایع ملی، کنار گذاشتن میراث بیسمارک است که مبنی بر باز گذاشتن گزینه‌ای دیپلماتیک به‌روسی روسیه بوده است. فرانسه به یاد می‌آورد که از طریق اتحاد با روسیه، از دو جنگ جهانی جان سالم به در برد». <sup>۷۱</sup> بی‌گمان شکاف میان قدرتهای بزرگ، مایه بهره‌گیری قدرتهای کوچک و میانی خواهد شد که نیرومند شدن آنها در درازمدت به سود روسیه و جهان غرب نخواهد بود.

تجربه نشان داده است که کاربرد زور و در پیش گرفتن «سیاست قدرت» به اقتدار نمی‌انجامد. در واقع، در پیوند «قدرت» (power) با «مشروعیت» (legitimacy) است که «اقتدار» (authority) به دست می‌آید. تجاوز روسیه به کشوری کوچک مانند گرجستان، نقض حاکمیت ملی آن کشور و زیرپا نهادن هنجارها و قواعد بین‌المللی (که یادآور دخالت نظامی ارتش سرخ شوروی در پراگ ۱۹۶۸ است)، نمی‌تواند به اقتدار روسیه در جامعه بین‌المللی بینجامد (با توجه به اینکه اقتدار در درون مرزهای ملی حالت مطلق و در محیط بین‌المللی به علت آشفتگی نظام بین‌الملل حالت

- اساسی روسیه و آموزه‌های سیاست خارجی این کشور، ن. ک. به:
- سیدعلی موسوی، «روسیه و حقوق بین‌الملل؛ تلاش برای تحقق چندجانبه‌گرایی»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۹، (پاییز ۱۳۸۱)، صص ۶۷-۷۶.
۴۸. برای آگاهی بیشتر از بیانیه کاخ کرملین ن. ک. به: <http://www.un.int/russia/new/MainRoot/docs/off-news/080808/newsen2.htm>
۴۹. سید کمال‌الدین محمدرفیعی، «بحران چین از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله سیاست دفاعی، ش ۳۰-۲۹ (زمستان ۷۸ و بهار ۱۳۷۹)، ص ۷۱.
۵۰. جمشید ممتاز، «مداخله بشردوستانه ناتو در کوزوو و اصل عدم توسل به زور»، ترجمه مرتضی مختاری امین، فصلنامه سیاست خارجی، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۹) صص ۱۰۳۳.
۵۱. ایان برانلی، حقوق بین‌الملل در واپسین سالهای قرن بیستم، ترجمه صالح رضایی پیش‌رباط، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶.
۵۲. آنتونیو کاسسه، «مشروعیت بین‌المللی اقدامات بشردوستانه قهرآمیز در جامعه جهانی»، ترجمه سروی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، س ۱۶، ش ۱ و ۲ (مهر و آبان ۱۳۸۰)، ص ۷۹.
۵۳. هدایت‌الله فلسفی، شورای امنیت و صلح جهانی، مجله تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، ش ۸، (پاییز-زمستان ۱۳۶۹)، صص ۹۵ و ۹۶.
۵۴. رضا موسی‌زاده، بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، نشر میزان، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۰۵.
۵۵. آنتونیو کاسسه، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلاتریان، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ص ۱۷۰.
۵۶. فلسفی، همان، صص ۹۸ و ۹۹.
۵۷. همان، ص ۸۶.
۵۸. همان، ص ۸۷.
۵۹. همان، صص ۸۸ و ۸۹.
۶۰. همان، ص ۹۰.
۶۱. موسی‌الرضا وحیدی، «گوام و CIS: چالش‌های سیاست خارجی روسیه»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۳ (بهار ۱۳۸۰)، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۶۲. فلسفی، همان، ص ۹۲.
۶۳. همان، ص ۹۴.
۶۴. الهه کولایی، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵.
۶۵. فریده شایگان، عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، صص ۹۲ و ۹۳.
۶۶. برای آگاهی از بیانیه وزارت امور خارجه روسیه در مورد شناسایی استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیان. ن. ک. به: <http://www.un.int/russia/new/MainRoot/docs/off-news/260808/newen1.htm>
۶۷. علی‌امیدی، «ابعاد حقوقی تجزیه‌طلبی در اوستیای جنوبی و آبخازیا»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۵۶ (زمستان ۱۳۸۵)، ص ۶۸.
۶۸. بهمن آقایی، فرهنگ حقوقی بهمن، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸، ص ۵۰۶.
۶۹. حسن عسگری، «احیای تمامیت ارضی گرجستان؛ واقعیت یا رویا: سناریوهای محتمل» مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۸، (زمستان ۱۳۸۳)، صص ۶۷ و ۶۸.
۷۰. علی‌امیدی، ص ۶۰.
۷۱. هنری کسینجر، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، ابرار معاصر تهران (پاییز ۱۳۸۳)، ص ۱۰۰.